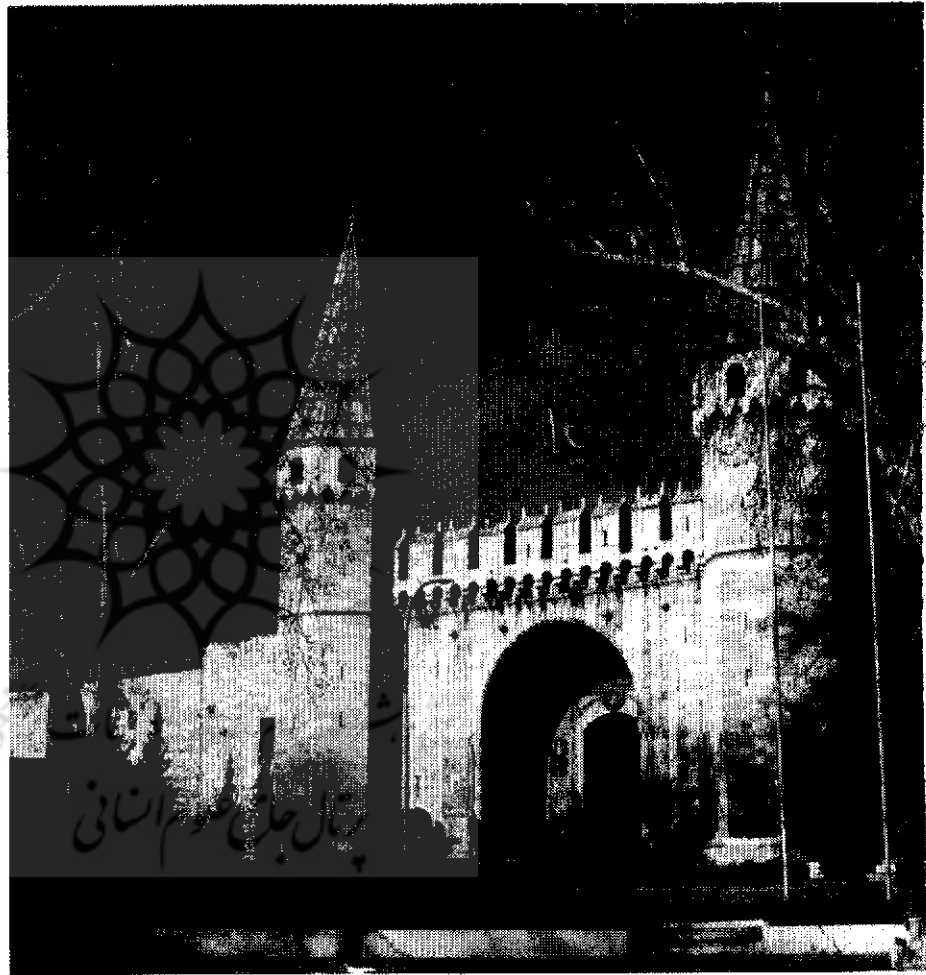


توپ قاپی (دروازه سلطنتی)



ترجمه : خاتون شهیدزاده
دبیر تاریخ
منطقه ۱ شهر تهران

می شود. هر ورود و خروجی که از طریق این دروازه انجام می گرفت با آئین خاصی همراه بود. داخل آن، اتاق هایی در هر طرف برای نگهبانان دروازه وجود دارد. طبق اسناد و تصاویر مینیاتوری می توانیم بگوئیم که سلطان محمد روی این دروازه یک جایگاه ساخته بود که جایگاه علایی نامیده می شد، اما بعدها فرو ریخت.

ورودی اولین دادگاه از میان دروازه سلطنتی است. بعضی از ساختمان های قدیمی که خدمات گوناگونی در آنها ارائه می شده است - از قبیل ادارات اراضی سلطنتی، بیمارستان، انبار چوب، خانه های

توپ قاپی دروازه ورودی کاخ سلاطین عثمانی در استانبول است و اصطلاحاً به تمامی آن کاخ نیز اطلاق می شده است. این واژه در لغت، معنای دروازه است و معادل فارسی آن را باب همایون یا عالی قاپو می توان ذکر کرد. باب همایون یک ورودی اصلی است که در وسط یوار اطراف کاخ ساخته شده است. این دروازه بزرگترین و مهم ترین روزه کاخ است که پشت خیابان صوفیه قرار دارد که در دوران پادشاهی سلطان محمد فاتح ساخته و توسط محمد دوم و سلطان عبدالعزیز نگهداری و حفاظت شده است. نشان های آنها نیز روی دروازه دیده

شیرها، انبارهای مواد منفجره، نانوبی خصوصی که در دو طرف دادگاه قرار داشتند - امروز دیگر وجود ندارد. اما به هر جهت سنت آیرین^۲ و دارفان^۳ (ضرابخانه) که در سمت چپ قرار داشت و برای نگهداری توپخانه از آن استفاده می شد، هنوز در شرایط خوبی هستند و امروزه سنت آیرین که در قرن ششم ساخته شده یک موزه است. جواهر و طلا و نقره کاخ نیز در ضرابخانه ساخته می شدند. جایگاه دیاوی^۴ یکی از جالب ترین ساختمان ها بوده است که امروزه دیگر وجود ندارد. در جلوی دروازه میانی یک ساختمان کوچک بوده که در سمت راست قرار داشته است.

هر روز یکی از وزرا درخواست های کتبی مردم را جمع آوری می کرد و آنها را به دیوان می برد تا راجع به آنها تصمیم گیری شود. این طور که گفته می شود، اولین دادگاه به روی تمام کسانی که نارضایتی یا درخواستی داشتند، باز بود. چشمه سیاست جایگاه اعدام بود که پهلوی دیوار در سمت راست قرار داشت. ورودی دیگر داخل اولین دادگاه دروازه پارک گلخانه است که دروازه سوگوک چشمه^۵ نامیده می شد. پادشاهان رژه ها را از جایگاه علایی که در سال ۱۸۰۶ م ساخته شده بود (روی دیوار احاطه شده اراضی کاخ) تماشا می کردند. روبروی باب عالی، دفتر وزیر بزرگ بود.

دیواری که در طول دریای مرمره کشیده شده در این قرن ساخته شده است. (قرن نوزدهم) ساختمان های گوناگونی که سرویس های فراوانی برای کاخ ارائه می دادند پشت آن قرار داشتند.

تأسیس

محدوده ای که توسط کاخ توپ قاپی^۶ اشغال شده است از سارای بورنو^۷ تا کلیسای خیابان سوفیا^۸ را دربر می گیرد. این مکان با یک دیوار بلند به نام سلطان سوری^۹ (دیوار سلطنتی) احاطه شده است که آن را با برج های بلند تجهیز می کند و هفت دروازه دارد. چهار تا از این دروازه ها در مجاورت دریا قرار دارند و مهم ترین دروازه باب همایون^{۱۰} (دروازه سلطنتی) است که پشت خیابان سوفیا بنا شده است. تکمیل احداث این کاخ به اضافه دیوارهایش حدود ۱۳ سال (۱۴۶۵ - ۱۴۶۵ م) به طول انجامید. ساختمان بناهای جدید اضافه شده در طول دوران حکومت هر یک از سلطان های موفق این سرزمین دچار تغییر شد و طرح اولیه کاخ وسعت پیدا کرد. کتیبه های متعلق به ساختمان سازی و امضا های سلطنتی که روی دیوارهای ساختمان پیدا شده اند به ما می فهمانند که در چه دوره ای قسمت هایی اضافه شده و بازسازی ها انجام شده است.

کاخ قدیم - کاخ جدید

بعد از فتح استانبول سلطان محمد (فاتح)^{۱۱}، در بیاضیت^{۱۲} - محلی که اکنون دانشگاه در آن جا ساخته شده است - کاخی برای خود ساخت. او در این کاخ مدتی زندگی کرد اما بعد به کاخی که در سارایرنا ساخته

بود نقل مکان کرد. در طول دوران حکومت او کاخ بیاضیت کاخ قدیم کاخ سارایرنا کاخ جدید خوانده می شد.

در واقع کاخ تابستانی که در کنار دریا روی تپه سارایرنا ساخته شده بود توپ قاپی نام گرفت. بعد از ساخته شدن این کاخ در سال ۱۸۹۲ م، کاخ جدید به طور کلی به عنوان کاخ توپ قاپی شناخته شد. انتقال از قصر قدیم به قصر جدید طی مراحلی روی داد. ابتدا دولت و مقامات ارتشی و سپس حرمسرای سلطان نقل مکان کردند. گفته می شود حرم سلطان^{۱۳} یکی از زنان سلطان سلیمان^{۱۴} (سلیمان باشکوه) اولین زنی بود که به حرمسرای جدید نقل مکان کرد هنگامی که حرمسرای سلطان کاملاً به کاخ جدید (کاخ توپ قاپی) منتقل شد، کاخ قدیم به محل سکونت زن ها و کنیزان سلطان های مرده تبدیل شد.

در طول سال های ابتدایی غلبه و تسلط بر استانبول، محلی که امروز کاخ توپ قاپی در آن بنا شده است باغ زیتون نامیده می شد (از هنگامی که از درخت های زیتون پوشیده شد).

به عنوان یک اشکال اساسی و مسلم، اسناد عثمانی اظهار می دارند که سلطان محمد فاتح نتوانست ساختمانی قابل سکونت که متعلق به دوره بیزانس باشد، پیدا کند. هر چند همان طور که دانشمندان اظهار داشته و کشفیات تازه اثبات کرده اند باقیمانده های بناهای قدیم هر روی تپه و هم در پایین تپه وجود دارند. زیر زمین ساختمان های مرمره که امروزه در آن بیت المال را انبار می کنند، ستون گوش^{۱۵} (خیابان سیمون، قرن پنجم) که در گوشه سارایرنا پابرجاست و بقایای بناهای کشف شده در طول حفاری در دو طرف کاخ ادامه داده شدند. دریای مارامار^{۱۶} (مرمره) این را ثابت می کند. تاریخ نگاران وجود معبد یونانی در این سرزمین را - در طول دوره تئودوزیس^{۱۷} - یادآور می کنند. یک ساختمان که برای خدای خورشید ساخته شده بود تبدیل به یک کلیسای بزرگ (احتمالاً در خیابان سوفیا) شد و همچنین دو تالار دیگر نیز تبدیل به کلیسا شدند. اگر بخواهیم کلیسای خیابان این^{۱۸} که در اولین حیاط بنا شده را بررسی کنیم، می توانیم این ادعا را قبول کنیم که معبد های قدیمی خراب شدند و کلیساهای جدید با استفاده از بعضی از مواد اولیه آنها، در همان زمین ها ساخته شدند.

پایتخت و قسمت هایی از ستون بزرگ ساخته شده در روبروی آسپرخانه (بعد یک بار عبور از میان دروازه دوم بابوسلام (دروازه امنیتی)) ناشناخته اند. آنها متعلق به قرن پنجم و ششم هستند.

موقعیت استراتژیک تپه و زیبایی سرزمین باغ زیتون و منظره زیبای آن دلایل سلطان محمد فاتح را برای انتخاب این منطقه برای ساختن یک قصر جدید نشان می دهد. زمین پوشانده شده توسط قصر مساحتی است در حدود ۶۰۰/۰۰۰ متر مربع و امروزه تنها ساختمان های اصلی آن به عنوان موزه مورد استفاده قرار می گیرد. در طول امپراتوری، باغ های خصوصی وسیع سلطان، باغ های سبزی، زمین های بازی و استراحتگاه ها و کیوسک ها بقیه این محوطه را می پوشاند. امروزه سینما

توپ قاپی امروزه شاید به عنوان یک موزه مستقل و مجزا در سبک معماری مطرح باشد، در محلی که معماری های ترکی دوره های مختلف فراتر از قرن ها به نمایش گذاشته می شوند. بزرگ ترین بناهایی که ساخته شده اند به شرح زیر می باشند:

- ساختمان توپ قاپی در طول سلطنت سلطان محمد فاتح (۱۴۷۸ م) شروع شد.

- بعد از زلزله ای که تاریخ نویسان به آن تحت عنوان «روز رستاخیز کوچک تر» اشاره دارند، تعمیرات وسیعی در طول سلطنت بایزید دوم^{۲۸} انجام شد. (سال ۱۵۱۲ م)

- بعد از اگپت^{۲۹}، یاوز، سلطان سلیم^{۳۰} اتاق خصوصی ای برای نگهداری از بقایای مقدسی که خریده بود^{۳۱} ساخت و همچنین قسمتی از حرم را به اتاق خود وصل کرد. (۱۵۲۰ - ۱۵۱۲ م)

- در طول سلطنت مراد سوم، آشپزخانه هایی که توسط آتش ویران شده بودند، قسمتی از حرم و یک چهارم زولفوبالتاسیلا (گوزن های هال) تجدید شدند. (۱۵۹۵ - ۱۵۷۴ م)

- بعد از آتش سوزی در حرم، بازسازی گسترده ای در طول سلطنت سلطان محمد چهارم انجام شد. (۱۶۸۷ - ۱۶۴۸ م)

- بزرگ ترین تعمیرات و ملحقات، بخصوص در حرم، در طول سلطنت محمود اول، عثمان دوم، عبدالحمید دوم، سلیم سوم و محمد دوم صورت گرفت.

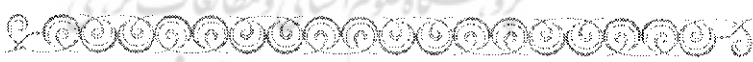
امضاهای سلطنتی و تاریخ های روی سنگ نوشته های پیدا شده روی دروازه ها و روی دیوارهای ساختمان های مختلف کاخ لزوماً این را به ما نمی فهماند که بناهای مختلف با کتیبه هایی که در مورد پرستش سلطان است ساخته یا بازسازی شده اند. در ضمن قانون اضافه کردن امضای سلطنتی روی سنگ نوشته بعد از محمد دوم آغاز شده است.

کوسک^{۳۲} (تیلد کیوسک)^{۳۳} و اسپتلیر کیوسک^{۳۴} هنوز بایرجاست و خاص باغچه (باغچه ویژه) یا^{۳۵} باغ های خصوصی سلطان به پارک های عمومی تبدیل شده اند. (گل خانه - پارکی).^{۳۶}

این کاخ از حیاط هایی که توسط دروازه های بزرگ به هم متصل شده اند و همچنین حرمسرا تشکیل شده است. در غرب ساختن دروازه های کاخ در یک تقارن مناسب و همچنین سمبل های از تبر ساخته شده بسیار مهم بوده است. در توپ قاپی نه دروازه ها بر تقارن ساخته شده اند و نه سمبل ها. در واقع در توپ قاپی اعتدال و سادگی رایج بوده است.

چهار حیاط پشت سرهم زمینی به طول تقریبی ۳۷۰ متر و عرض تقریبی ۲۲۰ متر را پوشانده است. باب همایون به اولین حیاط منتهی می شود. باب السلام^{۳۷} یا دروازه میانی به دومین حیاط منتهی می شود. و باب السعاده^{۳۸} یا دروازه آقالار^{۳۹} (دروازه خواجهگان سفید) ما را به حیاط سوم راهنمایی می کند. حیاط چهارم نیز لاله باغچه سی^{۴۰} (باغ خدمتکاران مردی که از فرزندان سلطان نگهداری می کردند) نامیده می شود.

به دلایل متعدد، ساختمان کاخ دارای عدم یکپارچگی و یکسانی است، زیرا هر سلطنتی متناسب با ذوق و سلیقه خود و برای تأمین نیازهای خود، دستور احداث ساختمان های جدید را صادر کرده است. معمارهایی که آنها را می ساختند نیز هدف های متفاوتی از مناظر داشته اند، سبک های متفاوت و خصوصیات برجسته خود را به کار برده اند و همچنین کیفیت کار و تحصیلات آنها نیز متفاوت است. تغییرات و اضافات کاخ نیز با توجه به احتیاجات و برآورده کردن آنها صورت گرفته است. بخصوص حرم در داخل یک مجموعه به هم ریخته است که بسیاری از تغییرات آن توسط سوانح طبیعی به وجود آمده است، همانند آتش سوزی و زلزله. به همین دلیل، علاوه بر قصر بودن،



پی نوشت:

| | | | |
|---|------------------------|-------------------------|-----------------------|
| ۳۱. بعد از جنگ چالدران سلطان سلیم با مالیک مصر به نبرد می پردازد و اشیاء گران قیمتی چون ردای پیامبر اکرم (ص) را به دست می آورد. (مترجم) | 21. Sepetçilerkiosk | 11. Fatih Sultan Mehmet | 1. Alay |
| | 22. Has Bache | 12. Beyazit | 2. ST. Irene |
| | 23. Gülhane Parki | 13. Hürrem Sultan | 3. Darphane |
| | 24. Bâbü's Salam | 14. Sultan Süleyman | 4. Deavi Pavilion |
| | 25. Bâbü's Sa'ade | 15. Gots Column | 5. Soğukeesme Gate |
| * برگرفته از: | 26. Akagalar Gate | 16. Marmara | 6. Topk Apl |
| KENT Books | 27. Lala Bahcesi | 17. Theodosius | 7. SARAYBURNU |
| The TopkApl | 28. BeyaziT II | 18. ST. Irene | 8. ST. SophIA |
| PALACE | 29. Egypt | 19. Cinili Kösk | 9. Sur _ i _ Sultan |
| ENGLISH EDiTion | 30. Yavuz Sultan Selim | 20. Tiled kiosk | 10. Bab _ I _ HüMAYUN |



و روم باستان نوشته اند. پس از ظهور اسلام در ایران، مورخین ایرانی با نگاه مورخین «ایام عرب» نویسان تاریخ نگاشتند. ترکیب این دو نگاه پایه ای شد برای تاریخ نویسان ایرانی سده های بعد. آیا این نداشتن تاریخ نویس و اعتقاد نداشتن به تاریخ، ناشی از تداوم استبداد طولانی است؟ به هر صورت، تاریخ درست نوشتن به یک فضای نسبتاً باز نیازمند است.

مسئله دیگری که باید درباره آن گفت و گو کنیم این است که تاریخ نویسی امروز موضوعی است که با چندین رشته ارتباط پیدا می کند؛ با جامعه شناسی، روان شناسی، زبان شناسی، باستان شناسی، سیاست و دین شناسی. آن کسی که می خواهد تاریخ را بنویسد، ترجیحاً باید دانشگاهی اندیش باشد. زیرا تاریخ نویسی مدرن نیاز به تربیت آکادمیک دارد. آن کس که از دانش تاریخ عمیقاً سررشته ندارد، به آن بی اعتقاد و بی اعتناست و حق نوشتن تاریخ را ندارد. مارک فرو مورخ بزرگ فرانسوی مکتب آنال می گوید: «دانش آموز که بودم، تاریخ را برای خودم می خواندم؛ ولی الآن که معلم شده ام، تاریخ را برای تدریس، برای شاگردانم باید بخوانم.» درک تاریخ به نظر من بسیار دقیق و ظریف است. اگر بخواهیم سخن را کوتاه کنیم، به قول «توین بی» تاریخ عبارت است از: تجارب یک



مورخ! مورخ می بیند و بعدها آن را می نویسد تاریخ آن چیزی است که مردم به آن باور دارند. تاریخ عبارت است از پیدا کردن خط سیر برآمدن و فرو افتادن یا ظهور و افول یک اندیشه قدرت یا قدرت اندیشه؛ یعنی بین برآمدن یک قدرت و فرو افتادن یک قدرت دیگر. باید به دنبال یافتن سیر اندیشه برویم؛ اندیشه ای که پشت سر این قدرت قرار دارد. بیان این مطلب خیلی مشکل است. من تلاش می کنم آن را بیان کنم.

آندره مالرو متفکر بزرگ فرانسوی قرن بیستم با جواهر لعل نهرو مصاحبه ای انجام داده که در کتاب «ضد خاطرات» ترجمه ابوالحسن نجفی، آن را نقل کرده است. نهرو در پاسخ یکی از پرسش های، مالرو می گوید: «هرچه قدر پیرتر می شوم، می بینم که آدم ها را در اندیشه می شود شناخت و نه در عمل.» در اعتقادات مذهبی مان هم هست: «الاعمال بالنیات». اندیشه پشت سر وقوع حوادث، تاریخ است. اگر مورخ خودی این سیر را پیدا کرد، می تواند تاریخ بی نقاب و بی دروغ بنگارد. متأسفانه آنهایی که تاریخ را نمی دانند یا از تاریخ گلابه دارند عبارت از توصیف یاوه پردازی های فتحعلی شاه؛ یا خسرو پرویز؛ یا شاه عباس دوم؛ یا غوغاسالاری های شاه اسماعیل اول می بندارند؛ درحالی که اساساً تاریخ این نیست. بنابراین اگر بخواهم سؤال شما را به صورت خلاصه پاسخ دهم، می گویم تاریخ عبارت است از تدوین خط سیر تغییر و تحولات جوامع نه تفسیر و توصیف وقایع. ما حق تفسیر نداریم. حق نداریم برای هر چیزی، خودمان را میزان و معیار قرار دهیم. بنابراین، تاریخ عبارت است از یافتن آغاز تغییر و ادامه تغییر که سرانجام به پایان خود نزدیک می شود. پس تاریخ آغاز و انجام دارد، و چون آغاز و انجام دارد، فلسفه تاریخ دارد. خط سیر تاریخ از اصلاحات و انقلاب ها می گذرد. اگر به اصلاحات تن در ندادیم آن وقت انقلاب پیش می آید. این انقلاب، یعنی سرعت گرفتن تاریخ. اگر می بینیم که انگلستان به ندرت انقلاب دارد، انقلابی ندارند، برای این است که تاریخشان انعطاف برای تغییر را دارد، دگم های کمتری دارند، تغییرات با تأنی ولی مداوم است. نمی دانم سؤال شما را توانستم پاسخ بگویم؟ البته اساس سؤال یک قدری پیچیده است و فهم مسئله به ذهنیتی انتزاعی نیازمند است. من سیر اندیشه

من معتقدم که زمان کتابنویسی به آن صورت، گذشته است. ما امروز باید مقاله بنویسیم. بخصوص در زمینه های اجتماعی و دانشگاهی. زمان کتاب «روضه الصفا» یا «ناسخ التواریخ» نویسی و یا کتابهای طولانی چند جلدی گذشته است. ما مقاله می خواهیم.

که به قول فریدون آدمیت دچار آشفتگی فکر تاریخی شده ایم. به هر صورت، به فهم تاریخی در مفهوم اشتغال ذهنی، نیازمند هستیم. گاه از من می پرسند: آقای کیوان! مثلاً «تاریخ سینوهه» را خوانده ای؟ می گویم: «نه!» تعجب می کنند. خوب، این یعنی چه؟ یا می گویند: «خواجeh تاجدار» از آقای ذبیح الله منصوری را خوانده ای؟ می گویم: «نخوانده ام!» تعجب می کنند. ببینید! تاریخ هایی را هم که تاریخ دوستان ما می خوانند، از این زمره اند؛ آنها را می خوانند تا خوابشان ببرد، این گونه تاریخ خوانی برای تفریح کردن و تخدیر است. البته من نمی خواهم کار امثال آقای ذبیح الله منصوری را انکار بکنم. او یک هنرمند است. یک آدم خلاق است. اما امید است نسل جوان ما رویکردی نوین به تاریخ نمایند. به کرات آثار مرحوم نصرالله فلسفی یا استاد زرین کوب را در دست فرهنگ دوستان ایرانی دیده ام که با اشتیاق می خوانند که باعث امیدواری است. اینها کتاب هایی است که ما معلم ها باید شاگردان را با آنها آشنا کنیم. آن وقت این مشکل به تدریج تا حدی حل خواهد شد.

● آقای دکتر! مقداری از نوشته هایتان برایمان بگویید. موضوع رساله فوق لیسانس تان را که اشاره کردید با مرحوم رضوانی بود، موضوعش چه بود؟ چه تجربه ای برای شما حاصل بود؟ بعد در مورد رساله دکتری تان و این که آیا اصلاً آن را منتشر کردید یا نه، بفرمایید.

○ عرض شود، یک نکته بسیار مهمی را که من در ارتباط با مجله رشد تاریخ باید خدمتان عرض کنم، این است که بسیاری از مقالات تاریخی یا کتاب های تاریخی، کارهایی است که مؤلفان به خاطر داشتن یک متن درسی یا ارتقاء پایه های اداری و یا حساب و کتاب سوداگرانه به زیور طبع و انتشار آراسته اند. من نمی گویم که برای ارتقای یک استاد یا دبیر و برای گرفتن یک پایه، این کار باید انجام نشود؛ ولی ببینید! این کار زور سوداگرانه شبه مدرنیستی را در پشت سر دارد، این زور باید برداشته شود.

نکته دیگر درباره تدوین کتاب های روزآمد تاریخی این است که موضوع تاریخ آنها در دنیای جهان سوم، جهان سومی تر شدن دانشگاه های ما است که هر سال بیش تر دچار سیاست زدگی می شود. یکی از علل از همین جا ناشی می شود که یکی از ضعیف ترین زمینه های تحقیقاتی در کشور ما در زمینه تدوین تاریخ است. من خودم یکی از داوران کتاب تاریخ سال هستم. الان حدود ۱۰ سال است، هر سالی که می گذرد، تعداد کتاب هایی که برای داوری برایم می فرستند هم از نظر کمیت کم می شود و هم از نظر کیفیت، خوب، این یک فاجعه نیست؟

این مسأله ای است که برای آن باید فکری شود و ببینیم چرا به این صورت درآمده است. باز همچنان ما منتظر هستیم که متأسفانه غربی ها برایمان تاریخ بنویسند. خوب، شرم آور است که ما هنوز

بشری را تاریخ می دانم. تغییر در سیر اندیشه بشری و تأثیر آن بر جامعه در یک بستر تاریخی انجام می شود. بستر تاریخی ملت ها یکی نیست. مثلاً ما برای شناخت تاریخمان باید شعر را بفهمیم و آن را بشناسیم. برای شناخت تاریخ روسیه مورخ باید رمان را بفهمد. در مورد مکزیک، باید نقاشی شان را بفهمد تا این که تاریخ آن را درک کند.

● آقای دکتر! وقتی سایر اصناف و عموم مردم با ما اهل تاریخ گفت و گو می کنند، از اظهار نظرهایشان، از سؤال هایی که می کنند، قضاوت هایشان درباره تاریخ، متوجه می شویم که با تاریخ بسیار بیگانه اند و تصور درستی از آن ندارند. حتی اگر تصمیم بگیرند که تاریخ را در حد موقعیت خودشان بشناسند و بخوانند شروع به مطالعه کنند، کتاب های مناسبی نیست که به آن ها دسترسی داشته باشند و بتوانند نیازشان را برآورده کنند. شما فکر می کنید که علت این پدیده چیست؟ چه کسی یا کسانی مقصرند؟

○ بله! عرض شود که در این باره دو مسأله مطرح است. یکی این که چرا به تاریخ عنایت ندارند و احتمالاً این مسأله بی توجهی به درس تاریخ، شکایتی است که از زبان معلم های تاریخ شنیده می شود که شاگردان و یا آدم های عادی جامعه به تاریخ عنایتی ندارند. دیگر این است که وقتی مردمان می خواهند تاریخ بخوانند به کتاب تاریخ مشکل گشای ناب دسترسی ندارند. ببینید! ما یک مسأله اصلی و بیماری مزمن داریم و آن این است که معلوم نیست چرا ما خاطره تاریخی نداریم و اگر داشته ایم که حتماً داشته ایم، چرا نسل امروز ما بی خاطره و الگوی تاریخی است؟ امروز متأسفانه بجای خاطره تاریخی ما کینه تاریخی داریم. در برابر تاریخ می ایستیم. وقتی که پدرمان از دار دنیا می رود، اولین کاری که می کنیم، خانه اش را خراب می کنیم. وقتی که ساسانیان بر سر کار می آیند، هرچه از دوره اشکانیان است، از بین می برند. وقتی که قاجاریه وارد چهل ستون می شود، می آید تصویر صحنه های رزم و بزم شاه عباس را گچ اندود می کند و تصاویری از صحنه های خودشان را صورت کشی می کنند و یا شاهزاده قاجار محمد علی دولتشاه برای ثبت تصاویرش دست در صحنه های طاق بستان می برد. این همان موضوعی است که قبلاً عرض کردم، یعنی تاریخ جزو موضوعات فکری و اشتغال ذهنی ما نیست؛ در حالی که تاریخ یکی از محوری ترین مسائل اندیشه است. مسأله دوم این که ذهن عمومی جامعه را درباره مفهوم تاریخ باید عوض کرد. خوب این، کار بسیار بسیار سختی است؛ چرا که سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل ویران نمی توان کرد الا به روزگاران. ما می توانیم از طریق وسایل ارتباط جمعی و استفاده از کسانی که تاریخ را می فهمند، ذهنیت مردم را روشن کنیم. مردم به تاریخ ملی خود اعتقاد ندارند، زیرا بازنویسی تاریخ گذشته ما یا توسط مستشرقین غربی یا توسط مورخین مارکسیست غیر بومی یا بومی تدوین شده است. این است



در دانشگاه هایمان منابع غربی را به عنوان متن درسی تاریخ ایران تدریس می کنیم و یا جزوه های بسیار ابتدایی تحویل شاگرد می دهیم. خدا رحمت کند دکتر عباس اقبال آشتیانی را. یا مرحوم دکتر احمد بهمنش را، که از افتخارات تاریخ نگاری معاصر ما هستند. مرحوم عباس اقبال، مورخ فوق العاده ای بود. کارهایی که این بزرگوار کرده است، استثنایی است. آن ها آغازگر بودند. مسأله دیگر، معلم تاریخ بودن است. آدم می تواند هم معلم تاریخ باشد و هم محقق تاریخ. ولی الزاماً این دو تا با یکدیگر ارتباطی ندارند. مرحوم عباس اقبال این همه تدوین تاریخ داشت، ولی کلاس نداشت. مرحوم دکتر احمد بهمنش این همه کار داشت، ولی کلاس درس وی جذاب نبود من شاگردش بودم و تحت تأثیر ادب و عزت نفس و حلم این مرد قرار داشتم. تمام کلاس هایش عبارت بود از کنفرانس هایی که بچه ها از روی تاریخ ملل آسیای غربی یا تاریخ مصر باستان، یا کارهای دیگرش می دادند. بنابراین، در درجه اول من در خدمت شاگردانم بوده ام. خود شما به عنوان دانشجوی من بودید و شاهد و حاصل زحمت کشیدن من بودید. درست است کنفرانس برای شاگرد مهم است، ولی من همواره ترجیح می دادم که وقت کم شاگرد را با یک کنفرانس نگیرم و آنگاه خودم بنشینم و یا خرافه بیافم. با کنفرانس های آن چنانی و ابتدایی مشکل حل نمی شود. بدینسان مخلص برای تعلیم تاریخ معلم شدم، تدوین تاریخ کار دیگری است یعنی به جای بیشتر نوشتن سعی کرده ام برای شاگردانم بیشتر بخوانم. به قول یکی از دوستان که پشت سر یکی از اساتید گفته بود: «این آقای استاد بگویند، به جای این که این قدر رونویسی می فرمایند، برای خودش هم یک مقداری بخواند.» من هم در درجه اول به دنبال معلمی بودم و خوشحالم که چهل سال است زحمت می کشم. شاگردانم از بالاترین مقامات مملکتی تا ساده ترین آن ها که ممکن است یک راننده تاکسی شده باشد، کلاس مرا فراموش نمی کنند همیشه گفته اند: «آقای کیوان! حرف های شما ۲۰ سال بعد، ۱۰ سال بعد، ۵ سال بعد برای ما معلوم شده است.» بنابراین، در زمینه تحقیقات من هیچ ادعایی ندارم.

اما درباره سؤالی که فرمودید، باید عرض کنم، نوشته های فراوانی دارم. رساله فوق لیسانس را با زنده یاد دکتر رضوانی گذراندم. موضوع آن، «روزنامه های اصفهان» بود که خیلی ها آمدند و خواستند آن را چاپ بکنند؛ ولی من راضی نشده ام؛ چرا چون می دانم کار خوب، یعنی چه. خدا رحمت کند مرحوم استاد جلال همایی را که می گفت: «چون می دانم شعر خوب یعنی چه، به این زودی زیر بار چاپ کردن شعرهایم نمی روم.» من هم چون می دانم کار خوب یعنی چه، تاریخ خوب یعنی چه، زیر بار چاپ کردن کتاب هایی که «فصلی» است نمی روم. من با این شیوه کار مخالف هستم که سر کلاس بروم و کتاب هایم را بفروشم. اعلام هم می کنم،

هفتاد درصد از کتاب های درسی دانشگاه های ما به این صورت است؛ یا تقریباً به این صورت است. کتاب باید چیزی باشد که هر قدر کهنه تر می شود، اعتبار آن هم بیشتر بشود. چرا کتاب «جمهوریت» و یا «سیاست» افلاطون و ارسطو همچنان به اعتبار خودش باقی است؟ به خاطر آن که سخن آن ها از اندیشه آن ها برآمده است. این چه کاری است و چه اثری دارد که من مقداری نوشته را برای این که کتاب چاپ بکنم، سر هم بکنم؟ بعد هم کتاب را که چاپ کنم، می پشت آن بنویسم و به این و آن تقدیم کنم. این است که ادعا ندارم. «روزنامه های اصفهان» اولین کار من بود. دومین کاری که من انجام دادم کتابی به نام «سیری در تاریخ فرهنگ ایران» بود. یادم است پیش از انقلاب این کتاب به عنوان کتاب درسی بود. در این جا توصیه می کنم، فرهنگ ایران که با فرهنگ اسلام یکی و مجذوب هم شده اند را شما به عنوان یک درس عمومی به اولیای امور پیشنهاد کنید. ولی این درس نه در فضای زمان شاه، بلکه در فضای دانشگاهی متعهد مطرح شود. این دومین کتاب من بود که به کمک چند تا از دوستان چاپ کردیم و مدت ها هم کتاب درسی بود. سومین کتابم رساله دکترای من تحت «زندگی اصناف زمان صفویه» بود. این کتاب مورد توجه یک موسسه اسلام شناسی در آلمان قرار گرفت و آن را در آلمان چاپ کردند که یکی از منابع معتبر است. کتاب «تاریخ تحولات اجتماعی ایران» نوشته جان فوران به کرات به این کتاب ارجاع داده است.

● استاد، به زبان انگلیسی هم چاپ شد؟

○ بله! به زبان انگلیسی چاپ شد. بعدها من این کتاب را در ایران با تجدیدنظر و اضافات به فارسی ترجمه کردم. ولی متأسفانه در ماجرای آتش سوزی دانشکده ادبیات اصفهان از بین رفت. البته بعدها شهرداری اصفهان این کتاب را با اضافات جدیدی دوباره چاپ کرد که هنوز توزیع نشده است.

من معتمد که زمان کتابنویسی به آن صورت، گذشته است. ما امروز باید مقاله بنویسیم. بخصوص در زمینه های اجتماعی و دانشگاهی. زمان کتاب «روضه الصفا» یا «ناسخ التواریخ» نویسی و یا کتابهای طولانی چند جلدی گذشته است. ما مقاله می خواهیم و به همین دلیل بود که من مقاله نویسی را انتخاب کردم. تعداد بسیار زیادی - حداقل ۱۰ تا ۱۵ مقاله - نوشته ام. بر این باور هستم که هم زمان کم است؛ هم چاپ گران و هم حرف حسابی کوتاه که گفته اند: «بیهوده سخن به این درازی نبود.»

آن مطلبی را که آدم می خواهد بنویسد، به نظر من باید در یک مقاله بیان کند. این مطلب، کشف من نیست؛ بلکه امروزه در دنیا خیلی ها آن را مطرح می کنند. تعداد زیادی مقاله در «دائرة المعارف بزرگ اسلامی» دارم که مهم ترین آن ها، «اصناف اسلامی» است. مقاله دیگرم «شاه اسماعیل اول»، دیگری «شاه اسماعیل دوم» و



در درجه اول توصیه ام این است که دوست عزیز من که راهی امر معلمی تاریخ می شوی! راه بسیار سخت است، ولی پایان بسیار زیبایی دارد. البته زیبایی که می گویم، زیبایی فرهنگی است.

بعدی «بهرامشاه» است. مقاله هایم متعدد و زیاد است. مقاله «بن غازی» «بنی سویف» از جمله آنها است. این ها هم مقالات نسبتاً طولانی هستند؛ ولی طولانی ترین آن ها که در شماره جدید به چاپ می رسد، مقاله «بوسنی و هرزگوین» است. تعداد زیادی مقاله هم در «فرهنگ آثار» دارم. از مقالاتی که به صورت مستقل چاپ کرده ام، «دیوانسالاری در زمان سلاجقه» است که در سال ۷۱ در مجله دانشگاه مشهد به چاپ رسید. مقاله دیگری به نام «مرگ شاه» یا «اسطوره جلال الدین خوارزمشاه» است که در «نگاه نو» چاپ شد. مقاله مفصل دیگرم «جامعه شناسی، فرهنگ و اندیشه» است که در مجله «راهبرد» چاپ شده و مقاله معتبری است. باز مقاله مفصل دیگری با عنوان «موانع رشد سرمایه داری و حیات مادی در ایران ۹۹۶-۱۱۳۵» است که در مجله «دانشگاه فردوسی» مشهد چاپ شده است. مقالات متعددی است که در جاهای مختلف از جمله کتاب ماه «تاریخ و جغرافیا» چاپ شده است. یا درباره کتاب شناسی است که به آثار مربوط به نهج البلاغه حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام مربوط می شود و در سال حضرت امیر نوشته شد. ضمن این که آثار زیادی هم آماده چاپ دارم؛ ولی تعلق می کنم. امیدوارم که این زمانه اجازه بدهد تا اگر عمری باقی ماند، کاری بکنم. برای این که اعتقاد دارم همانطور که سعدی می گوید: «ای که پنجاه رفت و در خوابی! قبل از ۵۰ سالگی و حالا به خاطر پیشرفت هایی که در جامعه بشری پیدا شده است، قبل از ۴۰ سالگی آدم باید چیزی ننویسد. من تصمیم دارم ان شاء الله اگر حیاتی برایم باقی ماند، بعد از ۶۰ سالگی نوشته ها و کاغذهایم را به زیور طبع بیاریم. از کارهای دیگر، یکی هم «تاریخ غزنویان تا مغول» است که تقریباً نسخه نهایی آن آماده است.

● مقاله یا کتاب است؟

○ کتاب است. غیر از این، کاری هم درباره مسائل تجارت زمان مسقویه و داد و ستد و تجارت و مناسبات تجاری آن زمان است که تا حد زیادی پیشرفت کرده است. این را که قسمت های آخرش را دارم می نویسم، اگر که عمری باشد، چاپ می کنم. کار دیگری که مقدار زیادی از آن را انجام داده ام، ولی هنوز شکل نهایی به خودش نگرفته، این است که چرا حرکات تاریخی، مبارزات تاریخی در تاریخ ایران به صورت عصیان و شورش بوده است. از زمان داریوش به بعد تمام این حرکات در شکل و با صبغه مذهبی انجام گرفته است. اگر این کار را بتوانم انجام دهم، که از خدا می خواهم عمری دهد تا آن را بر وسامان بدهم، فکر می کنم کار جالبی شود.

● آقای دکتر تاریخ، دانش خشنی است. هنگامی که از مطالعات جدی تاریخی خسته می شوم، ممکن است دلمان بخواهد به کارهای دیگری بپردازیم. مثلاً عده ای برای رفع خستگی، موسیقی گوش می دهند، عده ای ادبیات می خوانند، عده ای ورزش می کنند. شما



چنین موافقی چه می کنید؟

○ وقتی من می خواهم بخوابم عزا می گیرم؛ چون احساس می کنم که از عمرم دیگر چیزی باقی نمانده است و این همه کتاب را خوانده در پیش دارم؛ ولی روی میز من، روی میز کارم معمولاً کتاب حافظ، فردوسی، سعدی و خیام همیشه هست. هرگاه احساس می کنم که دچار نوعی دلتنگی و آرزودگی از ایام عمر رفته یا وحشت از عمر مانده شده‌ام، به این‌ها مراجعه می‌کنم، البته با نگاه و فکر تاریخی.

گذشت عمر به دل عشوهِ می‌خریم هنوز

که هست در پی شام سیاه صبح امید

مطالعات عمومی این نوع کتاب‌هاست و هر بار که آن‌ها را می‌خوانم، بیش‌تر به عمق گفته‌آن‌ها پی می‌برم و این که اساساً این‌ها چه می‌خواسته‌اند بگویند. به علاوه، علاقه فوق‌العاده‌ای به رمان دارم؛ یعنی از خردسالی، از زمانی که جوان بودم، رومان‌هایی مثل «ذن کیشوت» مثل آثار تولستوی یا داستایوسکی را می‌خواندم. چرا؟ به خاطر این که اعتقاد دارم جدی‌ترین تاریخ، رمان است. رمان، یک قصه نیست. رمان نویسی نقالی نیست. رمان اصلاً نهایت تاریخ است. بدینسان، زمانی یا شعری که می‌خوانم، تاریخ است. شعر، تاریخ دوران کودکی بشر است. همان‌طور که ارسطو هم به این نکته اشاره دارد. امروز ممکن است دیگر رمان معنا نداشته باشد؛ کما این که الآن دوران رمان‌های بزرگ در اروپا، تقریباً سپری شده است؛ ولی هنوز برای ما سپری نشده است، هنوز برای امریکای جنوبی سپری نشده است. برای همین امریکای جنوبی در زمینه ادبیات و بخصوص رمان اکثراً برنده جایزه نوبل است. در ضمن، هنوز از مطالعه تاریخ‌هایی مثل «تاریخ بیهقی» و سفرنامه ناصر خسرو «سیاست‌نامه» لذت می‌برم.

● آقای دکتر از این که لطف کردید و در این گفت‌وگو شرکت کردید، از شما متشکرم. اگر توصیه‌ای برای معلمان تاریخ دارید و فکر می‌کنید حرف ناگفته‌ای باقی مانده است، بفرمایید.

○ بله! به عنوان معلمی که چهل سال در این زمینه ره پیموده است، توصیه‌ای را خدمت مجله محترم رشد عرض می‌کنم. در درجه اول کسانی که راهی کار تاریخ می‌شوند، با تاریخ می‌خواهند سروکار پیدا کنند و می‌خواهند معلم تاریخ بشوند، می‌گویم که «راه سخت است؛ مگر یار شود لطف خدای». یعنی کسی که می‌خواهد معلم تاریخ بشود، از یک نوع ظرافت خاصی باید برخوردار باشد. ببینید! برای معلم ریاضی ۹۰ درصد کلاس داری و آمریتش در کلاس از ماهیت تدریس ریاضی تأمین می‌شود و برای دبیر فیزیک و شیمی و عربی و... وضع همین است؛ ولی درباره تاریخ اداره شاگرد و کلاس صددرصد به روش معلم تاریخ است. یک وقت من به یکی از این دولتمردان که روزگاری شاگردم بود و با هم گفت‌وگویی داشتیم، پیشنهاد دادم

که: «شما دو دهه از بهترین و هوشمندترین شاگردان ما را که می‌روند پزشکی می‌خوانند، بفرستید شاگرد من بشوند و تاریخ بخوانند. آن وقت می‌فهمید که مشکل جامعه ما کجاست. بنابراین، در درجه اول توصیه‌ام این است که: دوست عزیزم که راهی امر معلمی تاریخ می‌شوی! راه بسیار سخت است؛ ولی پایان بسیار زیبایی دارد. البته زیبایی که می‌گویم، زیبایی فرهنگی است.

این از نکته اول. نکته دوم این است که دوستان معلم من در دبیرستان‌ها سعی نکنند تاریخ را با تبلیغات مخلوط بکنند؛ حالا چه تبلیغ موافق و چه تبلیغ مخالف.

مورد دیگری که می‌خواهم خدمتان عرض کنم این است که اگر معلم تاریخ در درجه اول علاقه داشته باشد، فکر تاریخی داشته باشد، شاگرد را دوست داشته باشد، دیگر از بابت تهاجم فرهنگی برای نظام جای نگرانی نیست. برای این که من می‌دانم این تاریخ کشور ما، این مردم کشور ما، این گذشته کشور ما، توان مقابله با تهاجم را دارد. فرهنگ ما، تاریخ ما، تحمل تعامل را هم دارد. اگر

تاریخ در دبیرستان‌های ما درست تدریس شود، بزرگ‌ترین خدمتی را که ما می‌توانیم به جامعه ایران اسلامی خودمان بکنیم، همین است و نباید نگران باشیم. نکته دیگری را که باز توصیه می‌کنم این است که معلم تاریخ البته باید از امکانات جدید فناوری برخوردار باشد.

بخصوص سفرهای علمی که بسیار باید. ما همیشه می‌گفتیم: «بسیار سفر باید تا پخته شود خامی» اما نکته قابل توجه این که معلمان تاریخ ما سعی کنند با فهم درست به سراغ پدیده‌های تاریخی بروند. گفت: «به سراغ من اگر می‌آیی، نرم و آهسته بیا!» اگر ما به سراغ آثار تاریخی می‌رویم، مواظب باشیم که فهمیدن آثار تاریخی را، برای شاگرد

بیان کنیم. یادمان است در کشور تاجیکستان بودیم. در ازبکستان بودیم. اکثر شاگردان مدارس برای مشاهده آثار تاریخی کشورشان

مثل میدان امیر اسماعیل سامانی در بخارا یا آثار تاریخی شکوهمند امیر تیمور در شهر سمرقند و یا آثار دوشنبه به این شهرها سفر می‌کردند. معلم تاریخ باید سعی کند عاطفی‌ترین ارتباط را با شاگردان خود برقرار سازد. برای شاگرد ایرانی سه درس بیشتر از بقیه در تشکیل فکر اجتماعی مؤثر است: ادبیات فارسی، تاریخ و هندس که اگر به صورت مجموعه‌ای در ذهن شاگرد شکل گرفت، تصور می‌کنم که وضعیت فرهنگی ما رضایت‌بخش‌تر خواهد شد.

● با تشکر مجدد از لطفی که کردید. از شما خداحافظی می‌کنم و برایتان آرزوی سلامتی و طول عمر دارم.

○ من هم از لطف شما که زحمت کشیدید و به اصفهان آمدید و خاطره دوران دانشجویی را زنده کردید، متشکرم.

